

بررسی انتقادی پژوهش‌های هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی در باب تاریخ

امیرحسین حاتمی*

چکیده

دانش تاریخ، تاریخ‌نگاری، و معرفت‌تاریخی همواره یکی از موضوعات تحقیقاتی و مطالعاتی بسیار موردعلاقه صاحب‌نظران و اندیشمندان پست‌مدرن در غرب و برخی شارحان آن‌ها در ایران بوده است. اندیشه‌های پست‌مدرنیستی، که برآمده از نحله‌های فکری هرمنوتیکی بود، جنبشی علیه دیدگاه‌های به‌شدت پوزیتیویستی، قطعیت‌گرا، و عینیت‌باور به‌ویژه در علوم انسانی بود. صاحبان و واضعان این اندیشه، با بازتعریف دانش تاریخ و معرفت‌تاریخی، مدعی شده‌اند که هرگونه شرح و توصیف رویدادهای گذشته در حکم ارائه تأویلی از آن‌هاست و گذشته هرگز به‌طور کامل و دقیق بازشناختنی نیست. اما واقعیت آن است که پذیرش و کاربست دیدگاه هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی در تاریخ، در حکم رسیدن به شکاکیت مطلق و ویران‌کردن پایه‌های دانش تاریخ و بی‌اعتبارکردن آن است. از این‌رو، در این پژوهش تلاش شده تا این دیدگاه ویران‌گر و نسبیست‌گرا براساس متن سه کتاب رساله تاریخ نوشته بابک احمدی، بازاندیشی تاریخ نوشته کیت جنکینز، و زمان و حکایت نوشته پل ریکور از نظر محتوا موردبررسی انتقادی قرار گیرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد دیدگاه هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی تاریخ حاوی تناقضاتی است که هویداشدن آن‌ها محقق تاریخ را در پذیرش مدعای این دیدگاه دچار تردید جدی خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: دانش تاریخ، هرمنوتیک، پست‌مدرنیسم، رساله تاریخ، بازاندیشی تاریخ، زمان و حکایت.

۱. مقدمه

در دهه ۱۹۷۰ م ابتدا با چاپ *فراروایت* (Metahistory) هایدن وایت (Hayden White) و نوشته‌های لوئیس مینک (Louis Mink) در همان دوره، آنچه به اصطلاح «چرخش زبانی» (linguistic turn) نامیده می‌شود، علاوه بر تعداد زیادی از حوزه‌های فلسفه و ادبیات، در دانش تاریخ نیز نفوذ یافت. درحالی‌که تا آن زمان فلسفه تحلیلی تاریخ و تاریخ‌نگاری متأثر از پوزیتیویسم بر همانندی علمی معرفت تاریخی با معرفت تجربی تأکید داشت، اندیشمندان و نظریه‌پردازان انگلیسی زبان در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به‌طور فزاینده‌ای تحت تأثیر فلسفه هرمنوتیکی، پست‌مدرنیسم، و نظریه ادبی فرانسه قرار گرفتند. این اندیشمندان بر بلاغت (rhetoric) نوشته‌های تاریخی و نقش مهم و اصلی روایت در بازنمایی رویدادهای گذشته تأکید داشتند. در این‌جا تاریخ بیش از آن‌که به علوم طبیعی نزدیک باشد با ادبیات قرابت داشت. ماهیت ادبی روایت تاریخی توجه بیش‌تری را به تلاش برای دستیابی به تبیین‌های علی رویدادهای تاریخی به خود جلب کرد. بدین‌سان بود که نظریه هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی تاریخ پدید آمد.

این نظریه گرچه مانند بسیاری نظریات دیگر خاستگاهی غربی داشت، به‌زودی از طریق تألیف و ترجمه برخی آثار در این زمینه در ایران نیز رواج یافت و به‌ویژه فضای آکادمیک را تحت تأثیر قرار داد. در پژوهش حاضر، از میان این آثار، سه کتاب *رساله تاریخ نوشته بابک احمدی، بازاندیشی تاریخ نوشته کیت جنکینز، و زمان و حکایت نوشته پل ریکور* برای نقد و بررسی انتخاب شده‌اند. این انتخاب از چند جهت صورت گرفته است: نخست آن‌که هر سه اثر در مقایسه با دیگر آثار مشابه از شهرت و نفوذ بیش‌تری برخوردار شده‌اند؛ دوم این‌که ریکور و جنکینز در غرب از صاحب‌نظران مطرح در این حوزه هستند و در ایران نیز احمدی یکی از پرکارترین نویسندگان در این زمینه است؛ سوم و مهم‌تر از همه این‌که این سه اثر گرچه زبان و بیانی متفاوت دارند، از نظر محتوا بر بنیان‌های معرفتی مشترکی استوارند و به همین سبب نیز تعریف نسبتاً یکسانی از تاریخ و رویدادهای تاریخی دارند که می‌توان آن را در سه گزاره زیر خلاصه کرد:

۱. هرگونه شرح و توصیف رویدادهای گذشته در حکم ارائه تأویلی از آنهاست و گذشته هرگز به‌طور کامل و دقیق بازشناختنی نیست (دیدگاه هرمنوتیکی / تأویل‌گرایی)؛
۲. هیچ گزاره ثابت و تکرارپذیری در تاریخ وجود ندارد و همه گزاره‌های تاریخی یگانه، نسبی، و زمان‌مندند (تاریخ‌گرایی / تاریخ‌باوری / historism)؛

۳. هیچ گزاره حقیقی و واقعی در تاریخ وجود ندارد و آنچه هست روایت‌هایی است که حاصل تخیل تاریخی تاریخ‌نگاران است (نظریه تاریخ هم‌چون داستان).

در این‌جا تلاش بر آن است که با تکیه بر متن این سه کتاب، دیدگاه هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی تاریخ از نظر محتوا مورد بررسی انتقادی قرار گیرد. البته نقد و سنجش پست‌مدرنیسم به‌طور کلی و تاریخ پست‌مدرنیستی و مسائل مورد توجه آن مانند عینیت، حقیقت، تبیین، علیت، و ... به‌طور اخص، مجال و مقال بسی مفصل و مبسوط‌تری می‌طلبد و در این پژوهش مورد بحث نیست. اما آنچه در این‌جا مدنظر است نشان‌دادن تناقضات مهمی است که در متن این دیدگاه، به‌ویژه در باب دانش تاریخ، مستتر است. تناقضاتی که در صورت هویداشدن آن‌ها پژوهش‌گر علاقه‌مند به دانش تاریخ را در پذیرش استدلال‌ات صاحبان و شارحان این دیدگاه‌ها دچار تردید جدی می‌کند.

۲. تاریخ به‌مثابه رویداد؛ تاریخ به‌مثابه روایت

بدون شک، مهم‌ترین اصلی که هر سه کتاب رساله تاریخ، بازاندیشی، و زمان و حکایت مبانی نظرات هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی خود را بر آن استوار کرده‌اند اصل تفکیک دو معنای تاریخ، یعنی تاریخ به‌مثابه رویداد و تاریخ به‌مثابه روایت است. تاریخ در معنای نخست خصلتی هستی‌شناسانه دارد که امکان دست‌رسی بدان به‌هیچ‌روی وجود ندارد و در معنای دوم خصلتی معرفت‌شناسانه دارد که واجد ماهیتی کاملاً نسبی است. احمدی در ابتدای فصل نخست به ریشه‌شناسی لغوی واژه تاریخ می‌پردازد و سپس از دو معنای مندرج در واژه تاریخ بحث می‌کند. اول شماری از رویدادهایی که در گذشته واقع شده‌اند (مانند کشته‌شدن ستارخان) و دوم بازگویی و بازنویسی آن رویدادها (همانند کتاب تاریخ مشروطه کسروی). احمدی رویداد تاریخی را واجد دو صفت زیر می‌داند:

۱. از سوی مردم یا دست‌کم جمعی از تاریخ‌نگاران یا مراجع جامعه علمی به‌منزله حادثه تاریخی و مهم ارزیابی شده باشد؛

۲. به رشته‌ای از رویدادهای پیش و پس از خود متصل و وابسته باشد (احمدی ۱۳۸۷: ۱۲).

بدین‌سان رویدادهای تاریخی سرانجام ساخته تاریخ‌نگار هستند، چراکه،

تاریخ‌نگار با کنش‌ها و نیت‌های افراد یا گروه‌هایی سروکار می‌یابد که به‌شکل انکارناپذیری با کنش‌ها و نیت‌های امروزی ما تفاوت دارند و ما فقط می‌توانیم معنای

آن را حدس بزنیم. هرگز اطمینان نمی‌یابیم که آیا توانسته‌ایم آن‌ها را درست بفهمیم و بعد درست معرفی کنیم و توضیح بدهیم یا نه (همان: ۱۷).

و این‌که،

تاریخ به معنای شرح حوادث که به نتیجه‌گیری‌هایی از آن واقعه‌ها نیز منجر می‌شود وابسته به جهان‌بینی و خواست‌های تاریخ‌نگار است. تاریخ معنایی یکه و عینی ندارد و درک حقیقت آن به معنای ارائه تأویل‌ها و تعبیرهایی است که می‌تواند شکل‌های متنوع و گاه مخالف و متضادی هم بیابد (همان: ۴۴).

جنکینز نیز دقیقاً با پذیرش این اصل معتقد است که گذشته و تاریخ دو مقوله متفاوت‌اند، «گذشته و تاریخ مستقل از یک‌دیگر در حرکت‌اند، آن‌ها به قدر اعصار و فرسنگ‌ها با هم فاصله دارند». به این ترتیب، جنکینز برای هرآن‌چه قبلاً همه‌جا در جریان بوده اصطلاح گذشته و برای نوشته‌های مورخان (شرح رویدادهای گذشته) اصطلاح تاریخ‌نگاری را به کار می‌برد (جنکینز ۱۳۸۴: ۲۲-۲۳). جنکینز از این اصل به اصل دیگری می‌رسد که او از آن به اصل «یک گذشته - تاریخ‌های بسیار» یاد می‌کند. یعنی تاریخ گفتمانی متغیر است که مورخان آن را می‌سازند و وجود گذشته هیچ خوانش واحدی را ایجاب نمی‌کند (همان: ۳۱، ۳۵) پس به این ترتیب،

تاریخ درون‌ذهنی و از نظر ایدئولوژیک وضع شده است، عینیت و بی‌طرفی وهم است، هم‌نفسی ناقص است، منابع اصلی هیچ حقیقتی را ایجاد نمی‌کنند، تاریخ نه هنر است نه علم، چیزی دیگر است، چیزی منحصر به فرد، این جهانی، بازی زبانی پر طول و تفصیلی است بر سر حقیقت (همان: ۱۰۰).

مشابه همین برداشت را در کتاب *زمان و حکایت ریکور* داریم. البته ریکور برای بیان این برداشت خود از تاریخ زبانی به شدت مغلق به کار می‌گیرد. ریکور در این اثر، ضمن پذیرش و تأکید بر تکفیک رویداد از روایت، رویدادهای تاریخی را واجد سه مشخصه و پیش‌انگاره می‌داند: نخست «از پیش‌بودگی مطلق (یعنی فعلیت آن‌چه در گذشته رخ داده خصوصیت مطلق آن است که مستقل از ساخت‌ها و بازساخت‌های ماست)، دوم «کنش بشری مطلقاً گذشته» (یعنی رویدادهای گذشته امری انسانی است) و سوم «دگربودگی مطلق» (یعنی رویداد به‌رغم این ماهیت انسانی باز با ما فاصله دارد و بیگانه است و به افقی متفاوت از افق زندگی ما تعلق دارد) (ریکور ۱۳۸۳: ۱۶۳). با این وصف، اگر بخواهیم گذشته را بشناسیم، به همان اصل «یک گذشته - تاریخ‌های بسیار» می‌رسیم.

بنابراین، براساس نظریه هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی تاریخ، که در هر سه کتاب به یک‌سان مورد پذیرش قرار گرفته، نمی‌توان در برابر تاریخ آرمان و امید عینی گرایانه‌ای داشت:

بزرگ‌ترین مانعی که در برابر آرمان عینی‌گرایانه تاریخ‌نگار قرار می‌گیرد حضور ناگزیر خود او در متن، ضرورت مداوم مراجعه او به پیش‌فهم‌ها و دیدگاه نظری مورد قبولش، شیوه‌اش در تأویل حادته‌ها، نیت‌ها، و اهدافش در ادامه کار است (احمدی ۱۳۸۷: ۴۲).

یعنی هیچ حقیقت و واقعیتی در تاریخ وجود ندارد و آنچه را ما به‌عنوان تاریخ می‌خوانیم و می‌دانیم تأویل‌هایی است که توسط تاریخ‌نگار از گذشته صورت می‌گیرد. یعنی تاریخ تاریخ رویدادهای گذشته نیست، بلکه تاریخ تاریخ تأویل رویدادهای گذشته است. از نظر این نگاه تأویل‌گرایانه به تاریخ، مورخ را بهتر است تاریخ‌ساز بنامیم تا تاریخ‌نگار چراکه آن‌ها تاریخ را کشف نمی‌کنند، بلکه آن را می‌سازند. معتقدان به این دیدگاه حتی به‌صراحت اعلام می‌دارند که در تاریخ «حقیقت چندان اهمیتی ندارد و آنچه مهم است تاریخ تأویل‌های این حقیقت است» (همان: ۵۱). اگر حقیقتی هم اهمیت داشته باشد، این حقیقت هرگز خارج از «قدرت» وجود ندارد. یعنی حقیقت وابسته به کسی است که «قدرت ساخت امر صحیح را دارد». جنکینز در این جا به تأسی از فوکو می‌نویسد: «حقیقت با نظام‌های قدرتی که آن را تولید و حفظ می‌کنند، مرتبط است ... رژیم حقیقت» (جنکینز ۱۳۸۴: ۶۳-۶۴).

بحث‌هایی که هر سه کتاب مبتنی بر اصل تفکیک رویداد/روایت دارند در نهایت به فروریختن مرزهای دانش تاریخ و داستان ادبی و نفی وجود حقیقت و گزاره‌های حقیقی در تاریخ و واردکردن عنصر تخیل در آن و سرانجام دفاع از نظریه «تاریخ هم‌چون داستان» می‌رسد. از آن‌جا که بیان احمدی در باب این نظریه از بیان دو کتاب دیگر رساتر و موجزتر است و در عین حال تفاوتی با آن دو ندارد، توضیح آن را به زبان و بیان او می‌آوریم. از آن‌جا که مورخ به تاریخ به‌مثابه رویداد دست‌رسی ندارد پس،

تاریخ‌نگار و رمان‌نویس کاری مشابه انجام می‌دهند یعنی گزارشی روایی فراهم می‌آورند. گزارش تاریخی و گزارش داستانی از یک قماش‌اند، چون دست‌آخر گزارش‌هایی از کنش‌های انسانی‌اند، وضعیت‌های ثابت و متغیر را توصیف می‌کنند و از موقعیت‌های انتقالی سخن می‌رانند (احمدی ۱۳۸۷: ۱۳۹).

احمدی تحت تأثیر پل ریکور پیرنگ و پیرنگ‌سازی را وجه مشترک روایت تاریخی و روایت داستانی قرار داده است. «این وجه مشترک به تعریف باز بیان کردن کنش‌ها براساس یک پیرنگ باز می‌گردد. طرح اصلی یا پیرنگ، شالوده روایت است» به همین دلیل است که «به‌لحاظ ساختار روایی، داستان تخیلی و تاریخ به طبقه‌ای واحد تعلق دارند» (همان: ۱۴۲). چراکه «تاریخ‌نگار براساس گزینشی روایی، آن‌ها [وقایع] را به‌صورت مواد درنظر می‌گیرد ... و از میان آن‌ها شماری را چون رویدادهای اصلی برمی‌گزیند. این کار او درست همانند کار یک داستان‌نویس است» (همان: ۱۴۳). از نگاه هرمنوتیکی نمی‌توان در تاریخ دنبال منطق علی گشت؛ چراکه تبیین تاریخی تابع منطق داستان است نه منطق علی.

تبیین تاریخی از منطق علمی علیت، استقراء، و قیاس پیروی نمی‌کند، بل تابع منطق داستان است. درک یک پی‌رفت تاریخی ... به‌معنای فهم روایتی است که نمایان می‌کند چگونه رویدادی به رویداد دیگر منجر شد. نگارش تاریخ یعنی تابع منطق و ساختار روایی شدن و خواندن متن تاریخی یعنی کشف آن منطق و ساختار (همان: ۱۴۴).

از نگاه تأویل‌گرایانه چون موضوع تاریخ‌نگاری شناخت کنش انسانی است، بنابراین گریزی از روایت ندارد. این کنش‌ها زمان‌مند هستند. از جایی آغاز می‌شوند، در مسیری پیش می‌روند، و این پیش‌روی به‌سوی هدفی است که گاه به‌دست می‌آید و گاه چنین نمی‌شود. این منش زمان‌مند به کنش‌های انسان سرشتی روایی می‌بخشد. از همین رو داستان‌بودن تاریخ مسلم فرض می‌شود. «از یک تاریخ‌نگار بخواهید نکته‌ای را برای شما توضیح بدهد، او داستانی را برای شما نقل خواهد کرد» (همان: ۱۵۰). در نظریه هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی تاریخ با توجه به برداشتن مرز تاریخ و داستان، تاریخ‌نگار در نقش راوی داستان ظاهر می‌گردد.

حقیقت تاریخی برگزیده، بیان و ساخته می‌شوند ... رویدادها هیچ شکلی در خود ندارند، چیزهایی اتفاق افتاده‌اند، چیزهایی خام و بی‌شکل که بعدها کسانی پیدا شده‌اند و این اتفاق‌ها را سرهم کرده‌اند. داستان را راوی تاریخ می‌سازد (همان: ۱۵۹).

این راوی نه تاریخ را کشف می‌کند و نه به حقیقت تاریخی دست می‌یابد، بلکه با ابزار زبان و روایت و در قالب تأویل، تاریخ را می‌سازد و داستانی تاریخی را نقل می‌کند. حال با این توضیحات، اگر بپذیریم هر متن تاریخی صرفاً روایت زبانی نویسنده اثر از رویدادهای گذشته است که بر مبنای طرح‌واره تفسیری وی صورت می‌گیرد، می‌توان

این نکته را هم مطرح کرد که دانش ما از گذشته از طریق شکل‌ها و قالب‌های روایی تعیین می‌شود و هنگامی که فرد درباره گذشته سخن می‌گوید، درحقیقت داستانی را روایت می‌کند. با این وصف، یک متن تاریخی نیز مشمول قرارگیری در حوزه متون ادبی و بدین‌سان، متأثر از سازوکارهای ژانر ادبی برای بازنمایی واقعیت تاریخی است. به‌باور هایدن‌وایت، که یکی از منابع و مراجع اصلی هر سه کتاب است، هیچ‌گاه نباید تاریخ را به‌مثابه علائمی مشخص و روشن از رویدادها بشماریم، بلکه باید گفت تاریخ یا تواریخ ساخت‌های نمادین و استعاره‌هایی گسترش‌یافته هستند که رویدادهای گزارش‌شده را به فرهنگ ادبی‌ای که با آن آشنایی داریم شبیه می‌سازند. مورخ به‌دنبال ساختن مجموعه‌ای از رویدادهاست، به‌شیوه‌ای که بتواند داستانی قابل‌فهم از آن استخراج کند. رویدادهایی که فحوا و معنایی نمادین با ساختار یا طرحی قابل‌فهم ارائه کنند (وایت ۱۳۸۹ ب: ۳۵-۶۴).

بر همین‌مبنای، در تدوین متن تاریخی متأثر از قالب ادبی، الگوی حکایت‌وارگی برای توصیف واقعیت وجود دارد. در نتیجه بایسته‌های تولید یک حکایت داستانی در قالب ادبی، بر انعکاس واقعیت تاریخی توسط نویسنده تأثیر می‌گذارد. بدین معنا که از هر رویداد، در قالب یک حکایت و یک ژانر حماسی یا تراژیک، یک پیش‌برداشت کلی توسط نویسنده براساس فهم و درک احساسی‌اش از موضوع صورت می‌گیرد که پس از آن مؤلف، براساس همان پیش‌برداشت کلی، در قالب یک طرح‌واره و پیرنگ، حکایت خود را از رویداد بیان می‌دارد. به این دلیل که این حکایت معطوف به برداشت و نتیجه‌ای است که مؤلف از رویداد مدنظر دارد، مقدمه و پیکره‌بندی خاصی را در راستای رسیدن به آن نتیجه، برای قالب روایت خود از رویداد تعریف می‌کند و گزارش‌ها را در قالب این حکایت نظم می‌بخشد. در نتیجه، نویسنده در حکایت به بازآفرینی روایت‌های موجود از واقعیت رویداد دست می‌زند (احمدی ۱۳۸۷: ۱۴۲-۱۴۶). از نظرگاه نظریه‌پردازان پست‌مدرن، برای فهم معنایی که متون تاریخ‌نگاری در گزارش یک رویداد مدنظر دارند، باید به این توضیحات توجه کرد، چراکه این ساختار روایت در انعکاس و انتقال معنی به مخاطب تأثیر می‌گذارد (فی ۱۳۸۳: ۲۵۷-۲۸۴).^۱

بنابر آنچه در توصیف دیدگاه هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی تاریخ آمد، نظریه‌پردازان این دیدگاه همه بنیان‌ها و قواعد دانش تاریخ را در معرض شکاکیت و نسبی‌ی مطلق قرار می‌دهند؛ دلیل این شکاکیت مطلق هم به‌باور هایدن‌وایت «نسبی‌ی نازدودنی» است که در هر بازنمودی از پدیده‌های تاریخی وجود دارد (وایت ۱۳۸۹ الف: ۸۷).

۳. تناقضات درونی نظریه هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی تاریخ

تا این جا توصیفی موجز و فشرده از دیدگاه هرمنوتیکی - پست‌مدرنیستی تاریخ ارائه شد، که در سه کتاب رساله تاریخ، بازاندیشی تاریخ، و زمان و حکایت به شکل مبسوط مورد پذیرش و تأکید قرار گرفته است. آنچه در ادامه می‌آید بررسی انتقادی این دیدگاه است. البته همان‌گونه که در مقدمه خاطر نشان شد، نقد و سنجش پست‌مدرنیسم به‌طور کلی و تاریخ پست‌مدرنیستی به‌طور اخص، مجال و مقال بسی مفصل و مبسوط‌تری می‌طلبد. اما آنچه در این جا مدنظر است نشان‌دادن تناقضات مهمی است که در متن این دیدگاه‌ها، به‌ویژه در باب دانش تاریخ، مستتر است. تناقضاتی که در صورت هویداشدن آن‌ها، پژوهش‌گر علاقه‌مند به دانش تاریخ را در پذیرش استدلال‌ات صاحبان و شارحان این دیدگاه‌ها دچار تردید جدی می‌سازد.

نخستین تناقض مهم و اساسی آن‌جاست که نویسندگان هر سه کتاب تفکیک مرسوم و متداول دو معنای واژه تاریخ را می‌پذیرند و بدان تصریح می‌کنند. به‌باور آنان، وقتی ما این واژه را به‌کار می‌بریم ممکن است یکی از دو معنای آن را مدنظر داشته باشیم؛ «تاریخ به‌مثابه رویداد» (history as event) یا «تاریخ به‌مثابه روایت» (history as account). تاریخ به‌مثابه رویداد موضوع دانش تاریخ است و تاریخ به‌مثابه روایت خود دانش تاریخ است (برای بحث بیشتر در این زمینه، بنگرید به استنفورد ۱۳۸۴: ۳۵-۳۶). البته تا این جا و در این تفکیک نسبتاً واقعی مشکلی نیست. تناقض اساسی آن‌جا پدیدار می‌شود که نظریه‌پردازان پست‌مدرن، ضمن پذیرش، توضیح، و تأکید بر این تفکیک میان رویداد و روایت، به اصلی مهم‌تر و مبنایی‌تر باور دارند. این اصل مهم را بیش از هرکس دیگر پل ریکور توضیح و تشریح کرده است.

همان‌گونه که گفته شد، پل ریکور در زمان و حکایت رویدادهای تاریخی را واجد سه مشخصه و پیش‌انگاره می‌داند: نخست «از پیش‌بودگی مطلق (یعنی فعلیت آنچه در گذشته رخ داده خصوصیت مطلق آن است که مستقل از ساخت‌ها و بازساخت‌های ماست)، دوم «کنش بشری مطلقاً گذشته» (یعنی رویدادهای گذشته امر انسانی است)، و سوم «دگربودگی مطلق» (یعنی رویداد با ما فاصله دارد و به افقی متفاوت از افق زندگی ما تعلق دارد). به‌باور ریکور،

این سه پیش‌انگاره هستی‌شناختی، از پیش‌بودگی مطلق، کنش بشری مطلقاً گذشته، دگربودگی مطلق، با سه پیش‌انگاره معرفت‌شناختی مرتبط است. نخست «خاص‌بودگی»

تکرارناپذیر رویداد طبیعی یا بشری را دربرابر عمومیت قانون قرار می‌دهیم، خواه بسامد بالای آماری در میان باشد یا ارتباط علی یا رابطه کاربردی. رویداد چیزی است که تنها یکبار پیش می‌آید. سپس «احتمال عملی» را دربرابر ضرورت منطقی یا طبیعی می‌گذاریم. رویداد چیزی است که می‌شد طور دیگری پیش آید. سرانجام، این‌که همتای «دگربودگی» در هستی‌شناسی، انگاره فاصله به نسبت هر الگوی ساخته‌شده یا هر نامتغیر است (ریکور ۱۳۸۳: ج ۱، ۱۶۵-۱۶۶).

ریکور سپس ادامه می‌دهد: «رویداد خصوصیتی مطلق دارد و چیزی است که به‌راستی پیش آمده است. ریمون آرون با مطرح کردن حدود عینیت تاریخ، «فسخ موضوع» را اعلام می‌دارد» و این‌که درباره تجزیه و تحلیل کتاب آرون به این نتیجه روشن می‌رسد که «گذشته به‌منزله مجموع آن‌چه به‌واقع روی داده است بیرون از دست‌رس مورخان است». او نام چنین وضعیتی را برای تاریخ به‌مثابه رویداد، «اصل بنیادین آرون درمورد انحلال موضوع» می‌نامد (همان).

مبنای بسیاری از مباحث و نظریات هرمنوتیکی تاریخ این اصل است و میزان درستی این نظریات به‌میزان درستی و اثبات‌پذیری این اصل بستگی دارد. طبق اصل *انحلال موضوع* در تاریخ از آن‌جاکه رویدادهای گذشته بشر در حکم موضوع دانش تاریخ‌اند و اکنون این رویدادها به‌صورت عینی و مستقیم در دست‌رس تاریخ‌نگار قرار ندارد، بنابراین، درحقیقت موضوع تاریخ درگذر زمان منحل گشته است. چراکه هر حادثه‌ای در یک ظرف زمانی خاص روی می‌دهد و پس از سپری شدن آن زمان خاص، مظهر (حادثه تاریخی) نیز به‌هم‌راه ظرف خود سپری (منحل) می‌شود. بدین‌سان، درواقع دانش تاریخ تنها دانشی است که «موضوع» ندارد. این اصل هسته مرکزی دیدگاه هرمنوتیکی تاریخ است. علاوه‌بر ریکور، مؤلف *رساله تاریخ* و مؤلف بازاندیشی تاریخ در سراسر کتابشان به‌روشنی آن را پذیرفته و تقریباً تمامی استدلال‌ات او بر بنیاد این اصل صورت گرفته است؛ «آن‌چه در روزگاران پیشین رخ داده است دیگر در دست‌رس ما نیست و از ادراک حسی و درک شهودی‌مان بسیار دور است» (احمدی ۱۳۸۷: ۱۷).

درابتدا اشاره شد که اصل تفکیک «دو معنای تاریخ» یکی رویدادهایی که در گذشته رخ داده‌اند و دوم بازگویی و بازنویسی آن رویدادها مهم‌ترین و اصلی‌ترین مبنای بحث احمدی، جنکینز، و ریکور است. اما سؤال این‌جاست که درصورت انحلال و فقدان موضوع در تاریخ چگونه این تقسیم‌بندی ممکن می‌شود؟ مگر نه این است که اکنون رویدادی از گذشته وجود ندارد که موضوع تاریخ قرار گیرد. براساس اصل *انحلال موضوع* اکنون

موضوع تاریخ (رویدادهای گذشته) وجود ندارد که معنای نخست تاریخ بخواهد متضمن آن باشد. بنابراین، اگر اندکی تدقیق و امعان نظر داشته باشیم، خواهیم دید دو اصلی که به تصریح یا تلویح، توأمان مورد پذیرش و تأکید صاحبان و شارحان این دیدگاه قرار گرفته (اصل انحلال موضوع و اصل تفکیک رویداد/روایت) متناقض‌اند. در واقع، اصل انحلال موضوع تاریخ در دو معنای رویداد و روایت را به تاریخ واجد یک معنا تبدیل می‌کند و آن هم تاریخ به معنای روایت و تأویل رویدادهای گذشته. به‌دیگرسخن، بر مبنای اصلی تفکیک رویداد/روایت تاریخ دو معنای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه دارد. در حالی که بر اساس اصل انحلال موضوع، تاریخ نمی‌تواند معنای هستی‌شناسانه داشته باشد چراکه مورخ به هیچ وجود خارجی و عینی (واقعیت تاریخی) دسترسی ندارد و صرفاً معنای معرفت‌شناسانه دارد. گذشته از این، روشن است مباحث معرفتی (از جمله معرفت تاریخی که مورد پذیرش نویسندگان این سه کتاب است) زمانی شکل می‌گیرد که موضوع جنبه هستی‌شناختی داشته باشد و این جنبه هستی‌شناختی قابل شناخت یا قابل بررسی باشد و به موضوع معرفت تبدیل شود و این در حالی است که از نگاه این سه نویسنده، تاریخ فاقد جنبه هستی‌شناختی است.

تناقض دیگر تناقض معیار رویداد تاریخی با اصل انحلال موضوع است. نویسنده رساله تاریخ، همانند دیگر صاحب‌نظران پست‌مدرن، ویژگی (معیار) اصلی رویداد تاریخی را مهم و تاریخی شناخته‌شدن آن از سوی تاریخ‌نگاران می‌داند. این امر نیز در تناقض آشکار با اصل انحلال موضوع در تاریخ است؛ چراکه معیار تشخیص حادثه تاریخی زمانی معنا می‌یابد که تاریخ‌نگار با انبوهی از رویدادهای «در دست‌رس» مواجه باشد و بخواهد بر اساس معیار مهم و تأثیرگذار بودن، برخی از آن‌ها را گزینش کند. در صورتی که بارها و مؤکداً در متن کتاب تصریح شده که اکنون هیچ‌گونه حقیقت و واقعیت تاریخی (حادثه تاریخی) در دست‌رس پژوهش‌گر تاریخ نیست (اصل انحلال موضوع در تاریخ) و تاریخ تنها گفتمان مورخ امروز با مورخ دیروز است.

قائلان به دیدگاه پست‌مدرنیستی تاریخ با پذیرش و تلاش در اثبات اصل انحلال موضوع در تاریخ و تأکید بر در دست‌رس نبودن هیچ واقعیت تاریخی نمی‌توانند تاریخ را در یک معنا «شماری از رویدادهای گذشته» تعریف کنند و سپس برای رویداد تاریخی معیار «نظر مراجع علمی جامعه» در نظر گیرند؛ زیرا معیار حادثه تاریخی روشن‌گر موضوع تاریخ است که آن هم در اصل انحلال از بین رفته است.

تناقض سوم تناقضی است که در ذات اندیشه تاریخ‌گرایی (تاریخ‌باوری/نسبی‌گرایی/ *historism*) نهفته است. در متن هر سه کتاب، از تاریخ‌باوری (تاریخ‌گرایی/نسبی‌گرایی)

بحث شده و به‌صراحت از دیدگاه تاریخ‌گرایانه دفاع شده است (برای نمونه، بنگرید به جنکینز ۱۳۸۴: ۵۳؛ احمدی ۱۳۸۷: ۱۰۵). اگرچه متفکران تاریخ‌گرا به آیین‌ها و نحله‌های فکری متفاوتی تعلق دارند، با این‌همه، آن‌ها در یک نقطه‌نظر با هم اشتراک دارند؛ این‌که تمامی دانش تاریخی به چشم‌اندازهای گوناگون پژوهش‌گران وابسته‌اند و به بصیرت‌ها، دیدگاه‌های نظری، و به‌ویژه پیش‌فهم‌ها و پیش‌برداشت‌های متنوع و متفاوت آنان استوارند. اگر در سطحی کلان‌تر به نظریه تاریخ‌گرایی بنگریم، خواهیم دید که تاریخ‌گراها نه تنها گزاره‌های تاریخی، بلکه تمامی تفکر و اندیشه و معرفت بشری را امری نسبی و تابع زمان و مکان خاصی می‌دانند که خواه‌ناخواه روزی نابود خواهند شد.

اما پرسش این‌جاست که بر فرض قبول چنین امری، آیا خود تاریخ‌گرایی به‌عنوان یک معرفت و اندیشه بشری نیز شامل چنین نسبی‌ی خواهد بود و روزی نابود خواهد شد، یعنی نمی‌شود آن را چنان‌که هست به‌منزله حقیقتی محض پذیرفت؟ این تناقضی درونی است که تاریخ‌گراها معمولاً از کنار آن می‌گذرند. آیا تاریخ‌گرایی خود را از خودش مستثنی کرده است؟ اگر واقعاً چنین باشد، آیا تاریخ‌گرایی تبدیل به «فراروایتی» نشده است که همیشه موردنقد تاریخ‌گراها بوده است؟ به‌نظر می‌رسد که پاسخ پرسش اخیر بلی باشد. تاریخ‌گراها همواره به‌شدت فراروایت‌ها (ساختارهای مشترک در همه زمان‌ها و مکان‌ها) را نقد کرده‌اند. اما به‌نظر می‌رسد که خود تاریخ‌گرایی به فراروایتی تبدیل شده که به‌جز خود همه معرفت‌های بشری و از جمله تاریخ را نسبی و نابودشدنی می‌داند. دفاع از نظریه تاریخ‌گرایی حکم می‌کند که در خود آن نظریه هم شک کنیم و از حد آن درگذریم (برای نقد دقیق‌تر و مفصل‌تر نظریه تاریخ‌گرایی، بنگرید به اشتراوس ۱۳۷۳: ۳۱ به بعد). سرچشمه این نوع نگاه به گزاره‌های تاریخی تلقی تاریخ‌گراها از موضوع مطالعات تاریخی است. چراکه آنان موضوع پژوهش‌های تاریخی را نه در امر عام و پایدار، بلکه در امر متغیر و یگانه می‌دانند. تاریخ از این دیدگاه به‌قول اشتراوس «در حکم نمایش افسرده‌کننده‌ای از اندیشه‌ها و باورهاست که سخت بی‌سروته‌اند» (همان: ۳۷) و بدین ترتیب، تاریخ‌گرایی در واقع به نیهیلیسم می‌انجامد.

گذشته از تناقضات سه‌گانه فوق، باید به جنبه دیگری از این‌گونه دیدگاه‌ها اشاره کرد؛ نظریه «تاریخ هم‌چون داستان». چندان دشوار نیست که بدانیم نتیجه نظریه «تاریخ هم‌چون داستان» تقلیل مقام تاریخ‌نگار به رمان‌نویس است. بدیهی است آنچه موجب این تقلیل نابه‌جاشده حذف عنصر حقیقت و واقعیت از تاریخ و جای‌گزین کردن آن با تأویل (تحلیل) است. به‌نظر می‌آید بیش از همه آن‌چه موجب پدیدآمدن این دیدگاه شده است تأکید بیش

از اندازه و ناهنجاری است که روی نقش روایت در تاریخ صورت گرفته است. اما در این باره به نکته‌ای ضروری اشاره می‌کند. بر همگان روشن است که روایت در رمان و داستان و کلاً در ادبیات نقشی محوری و مرکزی دارد و بدون آن داستان و رمان معنا ندارد و به عبارت دقیق‌تر، اساساً رمان پدید نمی‌آید. روایت تنها ابزار نگاشتن تخیلات رمان‌نویس نیست، بلکه جزء جدایی‌ناپذیر رمان نیز است. زیبایی و والایی سبک روایت نقش اصلی را در رمان بودن یک متن ادبی بازی می‌کند. بدین معنی که یک متن زمانی می‌تواند رمان باشد که به صورتی زیبا و والا روایت گردد و ملهم از تخیل نویسنده آن باشد.

اما تاریخ و روایت: درست عکس نقشی که روایت در ادبیات دارد، در تاریخ، روایت تنها ابزاری برای بیان حاصل پژوهش‌های تاریخ‌نگار است. همان‌گونه که جامعه‌شناس، روان‌شناس، جغرافی‌دان، و اقتصاددان پژوهش‌ها و اندیشه‌هایشان را روایت می‌کنند. تفاوت روایت در رمان و تاریخ ناشی از تفاوت روایت تخیل و واقعیت است. موضوع دانش تاریخ رویدادهای تاریخی (واقعیت تاریخی) و موضوع رمان تخیل رمان‌نویس است. درست است که اگر تاریخ با نثری زیبا روایت شود، برای خواننده محظوظتر و جذاب‌تر است، ولی قطعاً تأثیری در بیان واقعیت تاریخی ندارد و البته نباید هم داشته باشد. چراکه هرگز نباید واقعیت تاریخی فدای زیبایی و تصنع ناهنجاری متن تاریخی گردد که در این صورت نثر زیبا و ادبی (روایت) بلاي جان تاریخ خواهد شد. برخلاف مدعای این کتاب‌ها، چه به واقعیت تاریخی دست‌رسی داشته باشیم و چه نداشته باشیم، تاریخ معطوف به واقعیت است و داستان معطوف به تخیل. بنابراین، همان تفاوتی که بین واقعیت و تخیل وجود دارد میان تاریخ و داستان نیز وجود دارد.

البته بدیهی است که هیچ تاریخ‌نگاری نمی‌تواند مدعی شود پس از پژوهش در یک موضوع تاریخی به حقیقت نهایی آن دست یافته است، ولی او حق دارد که ادعا کند تمام تلاشش را برای رسیدن به حقیقت انجام داده است (از جمله بررسی تمامی اسناد و منابع در حد توانش و یاری‌جستن از علوم کمکی تاریخ). اگر چنین نبود، پس چرا امروزه برای مثال مورخی همانند ابوالفضل بیهقی را تاریخ‌نویسی صادق و درست‌نویس می‌دانیم؟ آیا به یاری شواهد و قرائن دیگر عنصری از حقیقت و واقعیت تاریخ را در کتابش می‌بینیم؟ آیا او به منزله یک ادیب توانا بیش از هر کس دیگر نمی‌توانست (آن‌گونه که نویسندگان این کتاب‌ها می‌پندارد) به جای تاریخ‌نگاری، تاریخ‌سازی کند و به جای تاریخ‌نویسی، رمان بنویسد؟ بنابراین، مسلم و قطعی است که مرز تاریخ و داستان بسیار مشخص و برجسته‌تر از آن است که ساده‌لوحانه نظریه «تاریخ هم‌چون داستان/ روایت‌گرایی» را بپذیریم.

در صفحات پایانی کتاب *رساله تاریخ* از قول هایدن وایت آمده است: «دیگر به این نمی‌اندیشیم که علم تاریخ چیست، یا چگونه تاریخ می‌تواند به علوم طبیعی شبیه شود، بل مسئله ما این است که از همانندی تاریخ با داستان چه نتایجی به‌دست خواهد آمد» (احمدی ۱۳۸۷: ۱۶۲). به‌نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش چندان دشوار نباشد، مهم‌ترین نتیجه‌ای که از همانندی تاریخ و داستان حاصل می‌شود آن است که هرکس ادیب‌تر باشد تاریخ‌دان‌تر است! خودِ قائلان به این دیدگاه هم به همین نتیجه رسیده‌اند، چراکه بر این باورند که «ما در بررسی‌های تاریخی به علم تاریخی دست نمی‌یابیم، بل از راه روایت و خیال‌پردازی نتیجه‌تخیل تاریخی را در اختیار دیگران می‌گذاریم» (همان: ۱۶۵). پرسشی که خواننده حقیقت‌جو از صاحبان این دیدگاه خواهند کرد این است که آیا خود آنان حاضرند متنی تاریخی را که به‌زعم ایشان واجد هیچ عنصری از حقیقت و واقعیت تاریخی نیست و سراسر خیال‌پردازی مؤلف آن است بخوانند؟ این درحالی است که هر علاقه‌مند به تاریخ به‌قصد آگاهی بر واقعیت گذشته به‌سراغ یک متن تاریخی می‌رود نه برداشت و تخیل نویسندگان تاریخ.

در پایان، می‌توان با اطمینان خاطر بیان داشت که همهٔ مباحث احمدی، جنکینز، و ریکور بیش از همه بر اصل تفکیک رویداد و روایت مبتنی است. این‌که با توجه به عدم دست‌رسی به رویدادهای گذشته، تاریخ علم به رویدادهای گذشته نیست، بلکه صرفاً تفسیر و تأویل‌هایی از این رویدادهاست. افزون‌بر تناقضاتی که توضیح داده شد، می‌توان این را هم اضافه کرد که در واقع این «عدم دست‌رسی» به واقعیت‌های گذشته نیز خود با نقدی جدی از سوی مورخان واقع‌گراتر مواجه شده است. این مورخان بر این باورند که «ندانستن کل حقیقت با عدم [امکان] شناخت آن برابر نیست» (التون ۱۳۸۳: ۵۱). بدین معنی که اگر امروز آگاهی ما از حقیقت گذشته ناقص است، دلیلش نقص اطلاعات ما به‌سبب عدم دست‌رسی به همهٔ شواهد و مدارک و رعایت‌نکردن دقیق قواعد پژوهش تاریخی است نه آن‌که امکان چنین شناختی وجود ندارد. به‌دیگرسخن، مطالعهٔ تاریخ برابر با جست‌وجوی حقیقت است. حقیقت تاریخی وجود دارد و مورخ یک عامل آزاد و خودسر نیست. مورخ فقط آن‌چه را کشف کرده (حقیقت تاریخی) توضیح می‌دهد. برای نمونه، هیچ‌کس در این تردید ندارد که ویلیام فاتح انگلستان را فتح کرد (به‌عنوان یک حقیقت تاریخی)، اگرچه انگیزه‌های او شاید بر ما زیاد روشن نباشد و درنهایت این‌که این مسلم است که در گذشته وقایعی روی داده است که کاملاً مستقل از مورخ و ذهن اوست. مورخ می‌بایست با رعایت دقیق قواعد پژوهش تاریخی و بررسی همهٔ شواهد موجود آن وقایع را توضیح دهد (همان: ۵۲ به بعد).

۴. نتیجه‌گیری

گرچه نظریه‌های هرمنوتیکی در باب تاریخ، به‌ویژه آن‌جا که بر نقش مؤثر فهم و تفسیر مورخ تأکید می‌کند، کمک سودمندی بوده برای شناخت بهتر رویدادهای گذشته که همگی ماهیتی انسانی دارند، اما زمانی که این نظریه‌ها شکلی رادیکال به خود می‌گیرند، همان شکلی که در این سه کتاب به خود گرفته است و هرگونه شرح و توصیف رویدادهای گذشته را در حکم ارائه تأویلی از آن‌ها می‌دانند که بر مبنای آن گذشته هرگز به‌طور کامل و دقیق بازشناختنی نیست. یا این که تصریح می‌کنند هیچ گزاره ثابت و تکرارپذیری در تاریخ وجود ندارد و همه گزاره‌های تاریخی یگانه، نسبی، و زمان‌مندند و نیز این که هیچ گزاره حقیقی و واقعی در تاریخ وجود ندارد و آنچه هست روایت‌هایی است که حاصل تخیل تاریخی تاریخ‌نگاران است (نظریه تاریخ هم‌چون داستان). دیگر این نظریه‌ها نه تنها سودمند نیستند، بلکه زیان‌مندند و حتی ویران‌گر؛ زیرا همان‌گونه که پیداست، این نظریه در باب تاریخ، در نهایت به نسبیّت و شکاکیت مطلق می‌رسد. امری که به آسانی اعتبار هر نوع معرفت تاریخی را سلب کرده است.

در این جاست که می‌توان با اندکی تعمق و تأمل برای رهایی از این شکاکیت مطلق، تناقضات مهمی که در متن این نظریه مستتر است را آشکار کرد. تناقض اصل انحلال موضوع با تفکیک رویداد/روایت، تناقض اصل انحلال موضوع با معیار رویداد تاریخی، و تناقض ذاتی اندیشه‌های تاریخ‌گرایانه که به نفی خود می‌انجامد. این تناقضات جدی نشان از آن دارد که نظریه‌ای که مدعی ویران‌گری بنیان‌های عینیت‌باوری و قطعیت‌گرایی را دارد خود چندان بر بنیانی محکم و استوار بنا نشده است.

البته بدیهی است که نمی‌توان منکر وجود انتقادات و اشکالات فراوان در وضع کنونی دانش تاریخ بود. گرچه اصل انحلال موضوع تاریخ را نمی‌توان پذیرفت، دشواری دسترسی به حقیقت و واقعیت تاریخی را نیز نمی‌توان به‌هیچ‌وجه انکار کرد. گرچه جست‌وجوی عینیت و قطعیت تاریخی آرمانی ستودنی است، هرگز نمی‌توان نقش ذهن و زبان مورخ را در معرفت تاریخی نادیده گرفت. اما همان‌گونه که التون گفته بود، ندانستن کل حقیقت با عدم امکان شناخت آن برابر نیست، بدین معنی که اگر امروز آگاهی ما از حقیقت گذشته ناقص است، دلیلش نقص اطلاعات ما به سبب عدم دسترسی به همه شواهد و مدارک و رعایت نکردن دقیق قواعد پژوهش تاریخی است نه آن‌که امکان چنین شناختی وجود ندارد. یا این که پذیرش نقش مؤثر ذهن و زبان مورخ در تاریخ‌نگاری هرگز نباید

به معنای نفی وجود واقعیت تاریخی مستقل از ذهن و زبان مورخ باشد؛ واقعیتی که شاید نه به تمام و کمال، بلکه دست‌کم بخشی از آن قابلیت دست‌رسی دارد.

پی‌نوشت

۱. درباره نظریه‌های روایت، بنگرید به بژه ۱۳۸۸؛ تولان ۱۳۸۶.

کتاب‌نامه

احمدی، بابک (۱۳۸۷)، *رساله تاریخ؛ جستاری در هرمنوتیک تاریخ*، تهران: مرکز استنفورد، مایکل (۱۳۸۴)، *درآمدی بر تاریخ‌پژوهشی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران: دانشگاه امام صادق؛ سمت.

اشتراوس، لئو (۱۳۷۳)، *حقوق طبیعی و تاریخ*، ترجمه باقر پرهام، تهران: آگه. تولان، مایکل (۱۳۸۶)، *درآمدی بر روایت‌شناسی*، ترجمه فاطمه علوی، تهران: سمت. التون، ج. ر. (۱۳۸۳)، *شیوه تاریخ‌نگاری*، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: تاریخ ایران. جنکینز، کیت (۱۳۸۴)، *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه ساغر صادقیان، تهران: مرکز دیوید ام. بژه (۱۳۸۸)، *تحلیل روایت و پیش‌اروایت*، ترجمه حسن محدثی، تهران: دفتر مطالعه و توسعه رسانه‌ها.

رابرتز، جفری و دیگران (۱۳۸۹)، *تاریخ و روایت*، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق.

ریکور، پل (۱۳۸۳)، *زمان و حکایت (کتاب اول)*، ترجمه مهشید نون‌هالی، تهران: گام نو. فی، برایان (۱۳۸۳)، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راه‌بردی.

وایت، هایدن (۱۳۸۹ الف)، «طرح‌اندازی تاریخی و مسئله حقیقت»، در: جفری رابرتز و دیگران، *تاریخ و روایت*، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق.

وایت، هایدن (۱۳۸۹ ب)، «متن تاریخی به مثابه فراورده ادبی»، در: جفری رابرتز و دیگران، *تاریخ و روایت*، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق.

Mink, Louis O. (1966), "The Autonomy of Historical Understanding", *History and Theory*, vol. 5, no. 1.

Mink, Louis O. et al. (eds.) (1987), *Historical Understanding*, Ithaca: Cornell University Press.

White, Hayden V. (1973), *Metahistory: the Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.